

سربازانی به رنگ خدا



روزنامه نگار غلامرضا بنی اسدی

نام گذاری ها، گاه چنان فلسفه متقنی دارند که نام یافتگان را به جـد تحت تأثیر قرار می دهند. این تأثیر گاه چنان عمیق وگسترده است که نه فقط جغرافیای کاری که هندسه زیستی شان را هم زیر چتر می گیرد. واژه غنی سازی شده «سربازگمنام امام زمان (عج)،» از این جمله است. تعارف

نیست. تعریفی است ذوابعاد ازکسانی که باید رفتار خود را باتراز دولت مصلح بسنجند. اسمی که باید به وجه تسمیه خود التزام عملی و عمری داشته باشد. امام خمینی^(ع) برای اولین بار در سال ۱۳۶۲ پس از دستگیری عوامل حزب توده، نیروهای اطلاعاتی را به این عنوان مفتخر کرد. درنگاه امام^(ع) تنظیم روابط مؤمنانه به هندسه امامت یک اصل بود. بااین عنوان هم باری بسیار سنگین بر دوش این فرزندان امین وطن گذاشت. یعنی سربا فقط لباسش با فرمانده هم رنگ نیست بلکه باید رنگ زیستی فرمانده را نیز بگیرد. رنگ فرمانده هم همان است که درآیه۱۳۸ سوره مبارکه بقره می فرماید: صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مِثْلَ اخْتِصَانِ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً رنگ خدایی بپذیرید [رنگ ایمان وتوحید واسلام] وجه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! سربازان امام زمان^(عج) و پاسداران امام زمان^(عج)، که نام از خویش برداشته اند و به تعریف خود در نسبت به امام زمان^(عج) رسیده اند باید رنگ خدا داشته باشند. نه فقط زندگی حرفه ای شان

بلکه زندگی شخصی شان هم باید به گونه ای باشد که آدمی را یاد خدا ببندازد. امام زمان (عج) آیت ا... العظمی است، نشانه بالامر تبه خداوند. هرکس می خواهد به او نسبت داده شود باید تعریفی شایسته ومتناسب بیابد. اینجاست که کار سربازان و پاسداران گمنام امام زمان (عج) سخت تر از سخت است. خیلی

سخت تر از سازمان های اطلاعاتی وامنتی جهان. آن ها به کار حرفه ای التزام دارند وبه پیامد های انسانی آن بی توجه اند اما تعریف یافتگان به نسبت مهدوی فراتر از کار تمام حرفه ای در حوزه اطلاعات وامنیت باید ترجمه تجسم یافته این کلام امیرالمؤمنین^(ع) در خطبه ۱۵۰ نهج البلاغه باشند که ، و حملوا بصائرهم علی اسبافهم .به تعبیر ترجمه شهید مطهری؛ همانا بصیرت ها واندیشه های روشن وحساب شده خود را بر شمشیرهای خود حمل می کردند . فرزندان امنیتی ایران، این گونه هدف گذاری را در فلسفه نام گذاری خویش دارند. بالتزام به آن به متناسب سازی رفتار می پردازند. این گونه است که شایستگی شهادت می یابند. گمنام به معرکه می زنند، بی نام به شهادت می رسند، در هیمنه پر افتخار سربازی امام زمان^(عج) عظمتی بی مثال می یابند وبا شهادت جاودانه می شوند. رسمی چنین ، حقیقتا رشک بر انگیز است. جایگاهی چنان خود حرمی است که حرمت همیشگی دارد.

اشیشال*

زن ابتدای زندگی است ...



شاعر و نویسنده حامد سسگر

می گویم نقره خانم شما خوبید؟ به فا کولته شما دور از جـسان که نرسیده اند؟ این چه بلایی است که دچار شده ایم خانم جان؟ کیستند این سایه های منحوس از خدا بی خبر؟ سر کدام سفره بزرگ شده اند؟ و... به نوزادی شیر ازپستان خفاش وکفتار هم میکده باشی وقبل خواب جای لالایی برگ تو رالیسیده باشد تابخوابی هم این گونه رذالت نمی کنی که این ها می کنند. چه معصیت است که تمامی ندارد؟ هرچه مکتب خانه نسوان است درمالک محروسه را به هول وولا انداخته اند. هر که هستند وهرچه هستند خوب بدانند این مملکت حمله مغول وبعث و...

به خویش دیده و خم به ابرو نیاورده. زن چراغ زندگی است و دختران مشکلات روشن هر عمارت اند. پی کشتن نور وروشنی ولیخند آمده اند حرامی ها. نقره خانم زن دگی را زندگی گفته اند که ابتدایش رازن نشسته است ومملکت بی حضور این شاخه های گل، خشک است وبی روح وتکیده.

به کدام آیین اند نقره خانم؟ به کدام مسلک اند ورو به کدام قبیله سر بر زمین می گذارند؟ حالااین همه گفتیم این راهم بگویم تصدقت، خودمان هم بی تقصیر نیستیم. اصحاب جراید و رادیو یون وتلیویزیون هم بی تقصیر در این تلواسه دل شوره ها نیستند. همان روز اولی که خبرش چکه کرد باید تمهیدات می کردند. باید ارباب جراید می نوشتند وچرامی انداختند که چه بوده وچه شده. حال که رسیده بیخ گوشمان تازه فیلمان یاد هندستان کرده.

خدا آبیا مرز آقا جانمان می گفت، بی خبری بدتر از خبر بد است. بی خبری

چکلمه

از نو شکفت نرگس چشم انتظاری ام / گل کرد خار خار شب بی قراری ام

تا شد هزار پاره دل از یک نگاه تو/ دیدم هزار چشم درآینه کاری ام

گر من به شوق دیدنت از خویش می روم/ از خویش می روم که تو با خود بیاری ام

بود و نبود من همه از دست رفته است/ باری مگر تو دست برآری به یاری ام

کاری به کار غیر ندارم که عاقبت/ مرهم نهاد نام تو بر زخم کاری ام

تا ساحل قرار تو چون موج بی قرار/ بارود رو به سوی تو دارم که جاری ام

با ناخمنم به سنگ نوشتم: بیا، بیا/ ازان پیشتر که پاک شود یاد گاری ام

قیصر امین پور

وضعیت آب و هوا	۲۲٪	↓ ۹ ↑ ۲۷
دمای هوای مشهود	صبح ۱۳	ظهر ۲۵
	عصر ۲۴	شب ۱۸

اوقات شرعی مشهود	اذان ظهر ۱۱:۴۲:۳۶	نیمه شب شرعی ۲۳:۰۰:۴۰
	غروب آفتاب ۱۷:۳۱:۱۴	اذان صبح فردا ۰۴:۲۸:۴۲
	اذان مغرب ۱۷:۴۴:۳۹	طلوع آفتاب فردا ۰۵:۵۴:۳۵

اول شخص

عاشقان را سر شوریده به پیکر عجب است

یادی از شهید ابراهیم همت که ۳۹سال پیش در عملیات خیبر در خاک جزیره مجنون به فیض شهادت رسید



نویسنده آزاده چشمه سنگی

نام خانوادگی پرازنده ای داشت. به هر نقطه از زندگی نامه اش که نگاه کنی، همت هزار کارشایسته و مفید در آن به چشم می خورد. چه آن زمان که دانش آموزی کم سن وسال بود و برای امرار معاش در کنار تحصیل کار می کرد، چه آن زمان که پس از اتمام تحصیلات در دانشسرای تربیت معلم اصفهان به زادگاه خود برگشت و در روستاهای محروم مشغول به تدریس شد. هنگامی هم که به خدمت سربازی ورود کرد، در کنار فراگیری تعلیمات نظامی، پنهانی سرور در کتاب های روشنگرانه ای می برد که در فهرست ممنوعه های ساواک بود اما راه مقابله با ظلم را برایش آشکارتر می کرد. این روشنگری به شناختی منجر شد که علاقه قلبی اش را روز به روز به امام خمینی^(ع) بیشتر کرد و بی آنکه بخواهد، زبانه آتش اشتیاقش به وجود پرچاذبه امام^(ع) دامنگیر دانش آموزان او هم می شد و آن ها را به درک آرمان های انقلاب اسلامی ترغیب می کرد. خبر به ساواکی ها که رسید، اخطار آمد دست از فعالیت های حاشیه ای بردارد و سرش به تدریس گرم باشد اما او در صف اول مبارزین ایستاد و چه بسیار اعلامیه ها و نوار کاست هایی که به دست او در میان افشار گوناگون منتشر شد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، به کمک برادران و دوستانش نقش عمده ای در تشکیل سپاه پاسداران قشقه اصفهان (جایی که در آن به دنیا آمده بود)، ایفا کرد. کمیته انقلاب

اسلامی شهرضا نیز با همت او پی ریزی شد. اما فعالیت های همت محدود به سازندگی های فرهنگی واقتصادی نمی شد، او با آغاز غائله کردستان به غرب رفت و منطقه را از وجود اشراک پاک کرد و حدود یک سال در کنار حاج احمد متوسلیمان مشغول به

روایت روز

نیک و بد یک نیکوکاری خاص!



روزنامه نگار آزاده چشمه سنگی

صدای ضبط ماشین را کم می کند. از زیر عینکش در اینه جلو ماشین نگاهم می کند و می گوید: نکن آقا، این کار رو نکن. تعجب صورتم را بر می دارد. اضافه می کند: این ها کارشان همین است. پی اش را بگیرد می بینید از من و شما وضع مالی شان بهتر است. متوجه منظورش می شوم. چهره ام صاف می شود و تعجب از پیشانی برمی دارم. جوابش را نمی دهم اما گوشم هم به صدای ادامه حرف هایش کر می شود. توی ذهنم بلبشویی از «رد» و «تأیید» ها می شود. یک طرف مغزم هیاهوی

«رد» است. با خودم می گویم دخترک معصومی که روی چهره اش رد فقر است، چطور می تواند دروغ بگوید؟! به تنبیه بزرگ ترهای احتمالا فریب کاری فکر می کنم که اگر دخترک تا شب مقدار مشخصی عایدی نداشته باشد شاید به یاد کنکش بگیرند و از شام هم محرومش کنند. طرف دیگر ذهنم هیاهوی «تأیید» است. حرف های آقای راننده

SHAHRRARANNEWS.IR

شماره ۳۸۹۹
شعبان ۱۴۴۴
۱۶ اسفند ۱۴۰۱
مسئول چهاردهم

شنبه

Mashhadchehreh.ir

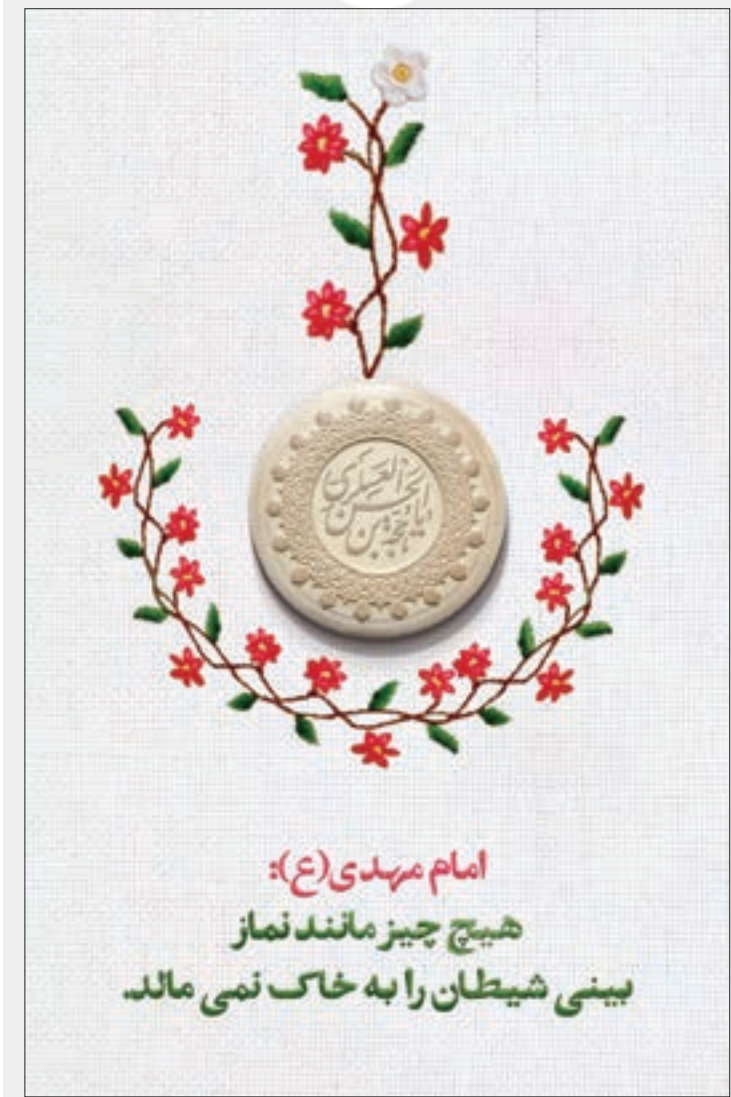
Photoshahr.ir

ميثاق نامه اخلاق حرفه‌اي



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا،
- نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمابر: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

حدیث گرافی



طرح: جلال حاجی زاده

مسافر نوشت

کوچ بنفشه ها



عکاس و نویسنده حمید سیدحاجان

هم زمان تو دبیرستان شما هم تدریس می کردند. راننده گفت: خدا رحمتش کنه. از اون معلما بود که دیگه مثلش کم پیدا می شه، عاشق ادبیات بود.

گفتم: آره حیف.

پیرزن کناری حواسش از اطراف و تاکسی دور شده بود، چشمانش را بسته بود و باصدای بلندتری باهدست روی گوشش همراهی می کرد، و راز یوگوئینگ؟ ون آ ر یوگوئینگ تو ایران؟... چند دقیقه بعد پیرزن چشمانش را باز کرد، گویا درس زبان تمام شده بود. پیرمرد جلو پوزخندی زد. متوجه سکوت و توجه بقیه به او شد کمی خجالت کشید و لبش را گاز گرفت. بعد انگار که وظیفه خود بداند برای جمع توضیح بدهد گفت: اینم آخر وعاقبت فاصله است. دخترم سال هاست اونوره، نوه ام هم اونجا به دنیا اومده. سه ساله که نشده

بیان. نوه ام الان هشت سالشه، خیلی فارسی بلد نیست. سعی می کنم انگلیسی یاد بگیرم بلکه تو این تماسای تصویری بتونم چند جمله بیشتر باهاش صحبت کنم. همگی همچنان در سکوت بودیم. راننده تاکسی گفت: ای کاش آدمی وطنش را، مثل بنفشه ها. در جعبه های خاک، یک روز داشتیم که آخر سال این شعر رو بارها زمزمه می کرد براون. راننده گفت: آقای شکوهی نبود

اسمش؟ گفتم: چرا! شما از کجا می دونی؟!

کدوم دبیرستان بودی؟ گفت: دبیرستان علوی. گفتم: نه من دبیرستان دیگه ای بودم، احتمالا

رفته.